

درس هفدهم: خنده تو



درآمدی بر درس: پابلو نرودا (۱۹۷۳-۱۹۰۴) دیپلمات، سناتور و شاعر نوگرای شیلیایی است. نرودا در سال ۱۹۷۱ موفق به دریافت جایزه ادبیات نوبل شد. شعر «خنده تو» یکی از آثار وی است. نرودا در این شعر با نگاه و بینشی هنری به زندگی می‌نگرد. او حیات زیبا و ملموسی را به ما نشان می‌دهد. حیاتی که ما را از وابستگی‌های خویش می‌رهاند و به هستی دلنشینی پیوند می‌دهد شعر نرودا تصویری از بینش و نگرش او به زندگی، عشق و شادمانه زیستن است.

نان را از من بگیر، اگر می‌خواهی / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه. / گل سرخ را از من بگیر / سوسنی را که می‌کاری [از من بگیر] **پیام:** حیات، بدون عشق یار معنایی ندارد.

قلمرو زبانی: حذف متمم و فعل در پایان بند به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: نان و هوا؛ نماد عناصر ضروری حیات / خنده: نماد عشق و روزی / گل سرخ و سوسن: به ترتیب نماد عشق و امید

از پس نبردی سخت بازمی‌گردم / با چشمانی خسته / که دنیا را دیده‌است / بی‌هیچ دگرگونی، / اما خنده‌ات که رها می‌شود و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید.

پیام: عشق تو برای من حیات‌بخش است.

قلمرو ادبی: دنیادیده: کنایه از تجربه / خنده‌ات پرواز می‌کند و در می‌گشاید: استعاره مکنیه // درهای زندگی: اضافه استعاری

عشق من، خنده تو / در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفت / و اگر دیدی، به ناگاه / خون من بر سنگ‌فرش خیابان جاریست، بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من، / شمشیری است آخته

قلمرو فکری: معشوق من! خنده تو در غم‌انگیزترین لحظه‌ها شکوفا می‌شود و مرا امیدوار می‌سازد و اگر ناگهان دیدی که خون من بر

سنگ‌فرش خیابان ریخته است، باز بخند؛ زیرا خنده تو برای دستهای من، مثل شمشیری برهنه، نیروبخش است

قلمرو زبانی: آخته: بیرون کشیده، برکشیده، برهنه / عشق: منادا / شمشیری آخته: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: عشق: مجاز از معشوق / شکفتن خنده: استعاره مکنیه (شکفتن ویژگی گل است). / تشبیه خنده به شمشیر آخته (وجه شبه: نیرو دادن)

تاریک‌ترین لحظه‌ها کنایه از لحظه‌های سخت و دشوار ناامیدی

خنده تو، در پاییز / در کنار دریا / موج کف آلوده‌اش را / باید بفرزاد / و در بهاران، عشق من! / خنده‌ات را می‌خواهم چون گلی که در انتظارش بودم، / گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می‌خواند

قلمرو فکری: خنده تو در پاییز، در کنار دریا، باید چنان قدرتمند باشد که امواج آن را به تلاطم وادارد. ای معشوق! خنده‌ات را هنگام بهار

می‌خواهم، مانند گلی که منتظرش بودم؛ مانند دو گل آبی و قرمز نقش بسته در پرچم کشورم که مرا صدا می‌زند. (گل آبی و گل سرخ، اشاره دارد به پرچم کشور شیلی که از دو نوار قرمز و آبی شکل گرفته و نوار سفید دیگری بر بالای آن دو است رنگ آبی نماد آسمان و اقیانوس آرام است و رنگ قرمز نماد خون‌های ریخته شده برای استقلال کشور).

قلمرو زبانی: «ان» در «بهاران» نشانه زمان است. // می‌خواند: صدا می‌زند

قلمرو ادبی: تشبیه خنده به گل / دریا، موج و کف: تناسب // پاییز: نماد فضای غمبار // کشورم مرا می‌خواند: تشخیص (استعاره مکنیه)

بخند بر شب / بر روز، بر ماه، / بخند بر پیچاپیچ خیابان‌های جزیره، اما آنگاه که چشم می‌گشایم و می‌بندم، آن‌گاه که پاهایم می‌روند و بازمی‌گردند / نان را، هوا را / روشنی را، بهار را / از من بگیر / اما خنده‌ات را هرگز / تا چشم از دنیا نبندم

قلمرو فکری: نان، هوا، روشنی و بهار نماد حیات هستند. شاعر این عناصر را در برابر «خنده معشوق» می‌آورد تا بگوید که حیات، بی‌عشق معنایی ندارد؛ گو اینکه بدون آنها می‌توان زیست اما بی‌عشق نمی‌توان.

قلمرو زبانی: تضاد: «می‌گشایم، می‌بندم»، «می‌روند، بازمی‌گردند» و «شب، روز»

قلمرو ادبی: بهار: مجازاً شادابی و تازگی // خنده: مجازاً شادمانی // چشم از دنیا بستن: کنایه از مُردن // نان، هوا: عناصر ضروری حیات

◀ قلمرو زبانی:

۱- برای واژه آخته دو معادل معنایی بنویسید.

*بیرون کشیده، برافراشته

۲- در زبان فارسی «ان» یکی از نشانه‌های جمع است، مانند کاربرد «ان» در کلمه یاران؛ اما کلماتی که با «ان» همراه اند گاه بر مفهوم جمع دلالت نمی‌کنند. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

● سحرگاهان: (هنگام سحر)

● دیلمان: (محل زندگی مردم دیلم)

● کوهان: مانند کوه، در ترکیب کوهان شتر

● کاویان: (منسوب به کاوه)

● خواهان: (صفت فاعلی)

مفهوم نشانه «ان» را در واژه‌های زیر بنویسید.

بهاران: هنگام بهار / خاوران: مکان خاور (شرق)، محل طلوع خورشید (مشرق) / بابکان: منسوب به بابک (اردشیر بابکان) / خندان: صفت فاعلی

◀ انواع پسوند «ان»:

الف) پسوند زمان: پاییزان، بامدادان، شامگاهان، سحرگاهان،

ب) پسوند مکان: گیلان، دیلمان، باختران، خاوران، سپاهان،

پ) پسوند شباهت: کوهان، ماهان

ت) پسوند قیدساز (صفت فاعلی): شادان، خواهان، خندان

ث) پسوند نسبت: کاویان، بابکان، جانان

◀ قلمرو ادبی:

۱- این بخش از سروده پاپلو نرودا را از نظر کاربرد نماد بررسی کنید.

نان را از من بگیر اگر می‌خواهی، / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه. / گل سرخ را از من بگیر

نان و هوا: نماد عناصر اولیه و ضروری حیات، آنچه انسان را زنده نگه می‌دارد. / خنده: نماد عشق‌ورزی / گل سرخ و سوسن: نماد عشق و امید

۲- در این قسمت از متن درس، شاعر از کدام آرایه‌هایی ادبی بهره گرفته است؟

اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پرواز کنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید.

پرواز خنده: استعاره مکنیه / درهای زندگی: اضافه استعاری / درگشودن: کنایه

◀ قلمرو فکری:

۱- درک و دریافت خود را از متن زیر بنویسید.

و اگر دیدی، به ناگاه / خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است، / بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من، شمشیری است آخته

شاعر در این بند بزرگترین معجزه زندگی خود را لبخند معشوق می‌داند و معتقد است آنچه که سبب زنده ماندن او و نجات از دستان مرگ می‌شود، خنده اوست. خنده یار، توانایی عاشق را در مقابل سختی‌های زندگی بالا می‌برد و به او نیرو می‌بخشد.

۲- متن درس را با مفهوم سروده زیر از فریدون مشیری مقایسه کنید.

فریدون مشیری انسان را به شاد بودن و دوری از غم دعوت می‌کند. محوری‌ترین پیام متن درس نیز عشق‌ورزی و حفظ روحیه شاد است.

این که در هر شرایطی عشق بورزیم و تن به غم ندهیم.

تحلیل ابیات خودارزیابی ۲ از قلمرو فکری

چه خوش فرمود آن پیر خردمند / وزین خوشتر نباشد در جهان پند

بازگردانی: آن پیر دانا چه خوش گفت و از این خوش تر، پندی در جهان وجود ندارد.

قلمرو زبانی و ادبی: نباشد: فعل ناگذر در معنی وجود نداشتن / پند: نهاد / قالب: مثنوی / وزن: مفاعیل مفاعیل فعولن (مقارب مسدس محذوف)

اگر خونین دلی از جور ایام / لب خندان بیاور چون لب جام

بازگردانی: اگر از جور و ستم روزگار غمگینی، مانند لب جام، خندان باش (شاد بودن علی‌رغم داشتن غم و غصه)

قلمرو زبانی و ادبی: جور: ستم / ایام: زمانه، روزگار / خونین دل: دارای رنج و اندوه بسیار (کنایه) / خنده جام: صدای ریخته شدن «می» در جام

که به یک خنده کوتاه شباهت دارد. / جور ایام: تشخیص / چون لب جام: تشبیه / خونین دل و خندان: تضاد

تضمین بخشی از بیت حافظ: با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش

به پیش اهل دل گنجی ست شادی که دستاورد بی‌رنجی ست شادی

بازگردانی: نزد اهل دل، شادی همچو گنجی است. این گنج بی‌زحمت حاصل می‌شود.

قلمرو زبانی و ادبی: دستاورد: دسترنج، نتیجه عمل / «شادی»: نهاد (در هر دو مصرع) / گنج و دستاورد: مسند / شادی، گنجی است: تشبیه فشرده

به آن کس می‌رسد زین گنج بسیار که باشد شادمانی را سزاوار

بازگردانی: کسی از گنج شادی نصیب فراوان می‌برد که شایستگی آن را داشته باشد (شاد بودن، شایستگی می‌خواهد)

قلمرو زبانی و ادبی: بسیار: قید / سزاوار: شایسته (مسند) / گنج: استعاره از شادی

چو گل هر جا که لبخند آفرینی به هر سو رو کنی لبخند بینی

بازگردانی: اگر مانند گل شادی آفرین باشی، به هر سو رو کنی شادی می‌بینی.

قلمرو ادبی: سو، رو: جناس

مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم به هر حالت تبسم کن، تبسم

بازگردانی: در پیچ و خم غم‌های زندگی خود را گم نکن. در هر حال که هستی لبخند بزنی، لبخند

قلمرو زبانی و ادبی: تبسم بار دوم، نقش تبعی تکرار دارد / پیچ و تاب داشتن رنج و غم: استعاره مکنیه (رنج و غم مانند راهی پرپیچ و خم است)

گنج حکمت: مسافر، ص ۱۵۴



یوهان کریستف فریدریش شیلر (yohann friedrich schiller ۱۷۵۹-۱۸۰۵) از بزرگ‌ترین شعرای آلمانی است. او در طول عمر کوتاه خود آثار فراوانی خلق کرد. برخی او را با گوته، شاعر بزرگ آلمانی، برابر می‌دانند. سروده‌های شیلر شهرت بسیار دارند

دلم می‌خواهد بر بالهای باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بیکران رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحد جهان خلقتش قرار داده است، فرود آیم

قلمرو زبانی: پدید آورده [است]: ماضی نقلی / «مگر» و «روزی»: قید / کران: کناره، ساحل / سرحد: مرز / بگذارم، بنشینم، رسم، آیم: مضارع التزامی سرحد جهان خلقت: سرحد: هسته / جهان: مضاف الیه / خلقت: مضاف الیه مضاف الیه

قلمرو ادبی: بال‌های باد: اضافه استعاری / دریای بی کران: استعاره از هستی / بی کران: کنایه از پهناور

از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک می‌پیمایند تا به سرمنزله غایی سفر خود برسند؛ اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی نیست

قلمرو زبانی: جاودانی: واژه دوتلفظی / افلاک: آسمان‌ها / پیمودن: طی کردن / سرمنزله: منزلگاه، مقصد / غایی: نهایی / اکتفا کردن: کافی دانستن /

قلمرو ادبی: راه هزاران ساله: کنایه از راه طولانی

در یک جاده خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد ای مسافر، بایست. با چنین شتاب به کجا می‌روی می‌گویم دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم. می‌خواهم بدانجا بروم که خداوند آن را سرحد دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی حیاتی نفس نمی‌کشد

قلمرو زبانی: سرحد: مرز، کرانه / ذی حیات: جاندار، موجود زنده دارای حیات

قلمرو ادبی: نفس کشیدن: کنایه از زنده بودن

می‌گویند او، بایست؛ بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی‌دانی که داری به عالمی بی‌پایان و بی‌حد و کران قدم می‌گذاری

قلمرو زبانی: اوه: صوت (شبه جمله، برای بیان شگفتی و تعجب) / داری قدم می‌گذاری: مضارع مستمر / بیهوده رنج سفر را بر خویش هموار مکن: جمله چهار جزئی با مفعول و مسند. (رنج: مفعول، هموار: مسند)

قلمرو ادبی: رنج سفر را بر خود هموار کردن: کنایه از تحمل کردن سختی‌های سفر / قدم گذاشتن: کنایه از وارد شدن

ای فکر دور پرواز من؛ بالهای عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست

قلمرو زبانی: آسا: مانند / بالهای عقاب آسا: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: مخاطب قرار دادن فکر و خیال: استعاره مکینیه / دور پرواز: آن که آرزوی ترقی بسیار دارد (کنایه) / کشتی خیال: اضافه تشبیهی / بال‌های عقاب آسا: تشبیه / لنگر انداختن: کنایه از توقف کردن.

پیام حکایت: عجز و ناتوانی انسان در شناخت عظمت گیتی